

بسم الله الرحمن الرحيم

اندیشیدن در ذات اندیشه

"علم تفکر"

آنچه که در ذهن آدمی جریان دارد و فکر یا اندیشه نامیده می شود بطور کلی دو ماهیت متفاوت دارد. دسته ای افکار ارادی و مدیریت شده و تحت کنترل آدمی هستند که مربوط به قلمرو نیازهای حیاتی و غریزی می باشند مثل امور معیشتی، گرسنگی و تشنگی و نیازهای جنسی و تفریحی و بازیگری و آرزوهای مربوط به این قلمرو که به حیطة ثروت و قدرت و سیاست میرسد که جملگی ریشه در نیازهای غریزی و جانوری دارند. این اندیشه را فیزیکی و مادی یا حیوانی مینامیم. و اما نوع اندیشه دیگری در ذهنی آدمی جریان دارد که متافیزیکی یا روحانی است که مختص حیات ویژه انسان می باشد بعنوان اشرف مخلوقات و خلیفه خدا!

اندیشه فیزیکی و حیوانی اساساً ریشه در وراثت و ژنتیک و تاریخ و خانواده و جامعه دارد و از این زمینه ها تغذیه میکند. ولی اندیشه متافیزیکی یا ماورای طبیعی درباره باطن پدیده ها و عالم غیب جهان هستی و ماورای حیات و هستی مادی و حیات اخروی فعالیت دارد که هر چند که انگیزه اولیه آن در آدمی امری ارادی باشد (اراده به تعقل و تعمق) ولی جریانات اندیشه که از این سرچشمه می جوشد کاملاً غیرارادی و غیرآگاهانه و بی سابقه و بدیع هستند. "چرا در خود تفکر نمی کنید تا ببینید هر آنچه که در زمین و آسمانها آفریده شده بر حق است." قرآن کریم - این همان تفکر متافیزیکی است که آدمی را به حقایق باطنی و روحانی پدیده های عالم هستی می رساند یعنی به حق هر چیزی در جهان! و حق هر چیزی در جهان در معنای نهائی آن جز وجود خداوند خالق نیست که حاضر و ناظر و محاط و محیط بر اشیاء است.

بنابراین افکار و ایده های علّیتی آنگونه که از آموزه های فلسفی و علمی و منطقی و فنی حاصل می شود از جنس اندیشه های متافیزیکی و روحانی نیستند بلکه قرآن کریم این افکار را ظنّ و علم بغی می نامد که نهایتاً در خدمت اندیشه های حیوانی و مادی و اقتصادی و سیاسی بشرند.

اندیشه فلسفی یا فلسفیدن ذاتاً نوعی اندیشه گری مادی و فیزیکی است و حتی ایده های متافیزیکی برخاسته از فلسفه گری از آنجا که اسیر منطق علّیتی هستند از اسارت عالم ماده رهائی ندارند و حداکثر در قالب تاریخ و جامعه فعالیت می کنند و بیهوده نیست که این اندیشه گری پس از حدود دو هزار سال فلسفه علّیتی غرب که اساساً ارسطونی است به نیهیلیزم و الحاد و ماتریالیزم و پوزیتیویزم ختم شده است که تماماً در خدمت علوم و فنون مادی هستند که در خدمت غرایز حیوانی بشرند. و لذا هایدگر نخستین فیلسوف مدرن غرب بود که فلسفه علّیتی را اصلاً از قلمرو فلسفه حذف کرد و آنرا از ماهیت فلسفی اش ساقط نمود و فقط فلسفه وجود محض را در رسالت اندیشه فلسفی قرار داد که آنهم ماهیتی تراندانس دارد یعنی متافیزیکی و روحانی!

اندیشه واقعاً متافیزیکی نمی تواند پای بند منطق علّیتی و قیاسی باشد زیرا در اینصورت بسرعت در عالم فیزیکی سقوط می کند و تبدیل به ایده های فنی می شود حتی اگر روانشناسی یا جامعه شناسی و انسان شناسی باشد.

اندیشه متافیزیکی ذاتاً بدیع، بی سابقه، بی علت، تکوینی و فی البداعه و آنی و اشراقی (نوری) است از جنس الهام و وحی غیبی! و این یک تعلیم ربوبی و الهی است که فقط مختص متقین و مؤمنین می باشد که در جریان حیات مادی خود در تقوائی فزاینده بسر می برند تا به مقام اخلاص برسند که مقام تهی شدن از اراده فردی - حیوانی و الحاق به اراده الهی است: و اراده نمی کنید الا به اراده خدا! و خداوند متقین را در نزد خود تعلیم میدهد. قرآن کریم- این اراده همان اراده تکوینی و فوق علّیتی است و این تعلیم هم همان تفکرات متافیزیکی و معرفت روحانی است. برحسب چنین تعالیم و اندیشه هائی است که رسول خاتم(ص) به درگاه خداوند دعا می کند که: پروردگارا مرا به حقیقت اشیاء معرفی فرما! و اندیشه متافیزیکی همان حقیقت اشیاء و پدیده های عالم فیزیک و طبیعت زمین و آسمانهاست.

و اما ذات نهانی و جاودانه ذهن و اندیشه آدمی همان ذهن خداوند در کارگاه خلقت لامتناهی است و این ذهن الهی مستقر در ذهن بشر است چرا که "خداوند بشر را بر فطرت خودش آفریده است". پس غایت و مقصود نهانی اندیشه متافیزیکی و تعقل و معرفت نفس، حصول ذهن خدا در خویشتن است. و این مقام خلافت الهی انسان است و مقام انسان کامل! و رسولان الهی و انمه معصومین همان حضور انوار ذهن الهی در میان بشرند که متفکران متقی و اهل معرفت را به نورشان یاری می دهند.

و این همان جریان اندیشه کردن در ذات اندیشه خویشتن است که آنرا معرفت نفس نامیده اند که صراط المستقیم هدایت و علم و عرفان و تعالی بشر است و مذهب عارفان و امامان و کاملان می باشد.

خدای تعالی فرموده که "اگر مرا یاری دهید البته که شما را یاری دهم." یاری کردن خدا جز تقوای روز افزون نیست: ای اهل ایمان تا می توانید تقوا پیشه کنید! این بدان معناست که تقوا را انتهایی نیست که رعایت احکام شرع و اخلاقیات به مثابه دست گرمی و مقدمه ای بر این تقوای الهی است.

امام باقر(ع) خطاب به مؤمنانش می فرماید: ما معانی خدائیم و ظهورش در شما! یعنی هر که به جستجوی معنای خدا در خود باشد به نور امامان ظهور میکند که ظهور امامت و خلافت و کمال است. یعنی یاری خدا به انسان همین ظهور نور امامان از اهلش می باشد که ظهور معنای خداست. فقط جستجوی معنای خدا در اندیشه خویشتن است که دریچه های آسمان ذهن را می گشاید و عروج روح ممکن می گردد که در این عروج است که آدمی از اقطار زمین و زمان خروج میکند و امام زمان می شود و خلیفه زمین! یعنی هفت طبقه زمین و آسمان در ذهنش انکشاف می یابد و نقد می شود. یعنی جهانی می گردد و انسان اکبر!

با تقوا و پرهیز و خویشتن داری و دوری از دنیاپرستی و ابتلائات فیزیکی است که ذهن آدمی از رسوبات حیوانی و نباتی و شهوانی و شیطانی پاک شده و سرچشمه های اندیشه متافیزیکی به جوشش می آید. هیچ آدم فاسق و بی تقوا و بولهوسی به عوالم متافیزیک راه ندارد و متافیزیک او حداکثر متافیزیک اجنه و شیاطین است و سقوط در آتش!

عناصر ذاتی اندیشه گری بشر همانا کلمات هستند که البته با هبوط آدم از بهشت (متافیزیک) و سقوطش در درک اسفل السافلین زمین، روحش نیز سرنگون شد و این روح که حامل کلمات و اسمای الهی بود نیز در نفس ناطقه اش واژگون شد. و لذا همه کلمات و معانی و مفاهیم در وجدان بشری در حیات دنیا، واژگونه اند. درباره این واژگونی به صور و انواع و مراتبش در قرآن کریم سخن رفته است که: بدانید که کافران همه واژگونه اند!

فقط در تقوا و تأملات متافیزیکی و عرفان نفس و رجعت الی الله است که انسان واژگون شده در هبوطش، بار دگر واژگون گشته و این بار بر قاعده صدق قرار می گیرد و به عدل کلمات میرسد. همانطور که بقول علی(ع) عدل آنست که هر کس و هر چیزی سر جای خودش و خود خودش باشد، عدل کلمات و معانی هم چنین است. و در انسان واژگونه همه کلمات و معانی وارونه و بی خود و بیگانه از خویش و بلکه ضد خویشند: عشق، فسق است. ایمان عین کفر است. صداقت عین وقاحت و فساد است. رفاه عین ذلت و بندگی اشیاء است و...!! و نهایتاً خدا، شیطان است: کافران مرید نفس خویشند و نفس خود را خدا می خوانند و این بندگی شیطان است! قرآن کریم-

تا صدق و عدل کلمات در ذهن (نفس ناطقه) حاصل نشود اندیشه گری متافیزیکی و غیبی و ملکوتی و جبروتی ممکن نمی شود و همه محصولات ذهن آدمی واژگونه و گمراه کننده اند بخصوص فلسفه و عرفان و معارف قرآنی! اینست که قرآن کریم می فرماید که: اهل ایمان بواسطه این کتاب هدایت می شوند و کافران را جز خسران نمی افزاید! این خسران همان واژگونی مفاهیم قرآنی در ذهن کافران است که بجای عروج روح موجب سقوط روح می شود و روح را در درک اسفل مسخ و ترکیب می کند.

انسان واژگونه و کافر دل در قلمرو دین و قرآن، نعمات را عذاب می یابد، رحمت را ذلت می فهمد، محبت را حقارت و شقاوت را عین عزت و عظمت! و اینست راز واژگونسالاری کلمات در ذهن آدمی! "کلمات خدا بقدرت اعمال پاک است که تعالی می یابند و بسوی حق بالا می روند." قرآن کریم-

آنچه که موجب هبوط و سقوط انسان از مقام علین به درک اسفلین شده، تنفیس روح و هویت الهی در خویشتن است یعنی منی کردن روح الله در نفس ناطقه خویشتن! و لذا تنها درمان و علاج این تنفیس و منیت همانا تقواست تقوای در

عمل و آمال و احساس و باور! و این راه رجعت به مقام علیین است. این تنفیس همان کفر نفس است که بانیش ابلیس بود علیرغم شش هزار سال عبادت بدرگاه خداوند! یعنی آدمی می تواند کافری نمازخوان و متشرع باشد که این کفری منافقانه است که اشد کفر می باشد.

اینست که تسبیح و تزکیه و تقوای نفس کارگاه بنیادین رجعت الی الله و توبه از تنفیس و کفر و واژگونی است و اساس صدق و عدل کلمات! "و بدینگونه کامل شد کلمات پروردگارت به صدق و عدل" قرآن کریم- و اینست اساس و مبانی اندیشه متافیزیکی و روحانی و ملکوتی و تعقل در ذات اشیاء و پدیده ها! و اینست علم تفکر و تأملات روحانی و تعقل عرفانی و ملکوتی! و جز این هر چه باشد در قاموس قرآنی، تفکر و تعقل نامیده نمی شود بلکه ظن و گمان و علم بغی است یعنی علمی که از روی بخل و سلطه گری و ستم حاصل می آید و موجب ویرانی جهان است همچون اکثر علوم و فنون مدرن که حیات بشر در جهان را به مهلکه کشانده و می رود که ریشه حیات را بر روی زمین بخشکاند و نسل بشر را منقرض سازد.

پس تفکر و تعقل در قاموس قرآنی، نردبان تعالی و بال پرواز و عروج روح انسان از درک اسفل است بسوی عرش اعلا الی الهی در عوالم ملکوت و جبروت و لاهوت و هاهوت با الحاق به ذهن الهی در ذهن خویشتن! این تعالی و عروج سراسر در قلمرو نفس ناطقه و ذهن خویشتن است زیرا دربهای هفت آسمان برین از همین ذهن آدمی گشوده می شود. معراج محمدی هم جز این نبوده است. و اینست که محمد را مظهر عقل کل الهی می دانیم زیرا هفت آسمان ذهن را در نور دیده است بقدرت تسبیح و تقوا و تأویل عالم فیزیک به متافیزیک! و این علم تفکر است.

خداوند در کتابش می فرماید اگر تعقل نکنید خداوند شما را پاک نمی کند! یعنی تعقل است که نفس ناطقه را از ابتلائات مادی و از حرص و حسد و شهوت پرستی و اسارت فیزیکی میرهاند و ذهن را به عالم ملکوت پیوند می زند و اینست راز تفکر و تعقل در کتاب خدا که نردبان معراج روح در ذهن است.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۱/۲۵